

تمدن فرنگی را میتوان بسیاهی تشبیه کرد هر گب از صد میلیون سرباز . هر کتاب معتبر فرنگی که بایران بیاوریم و هر ترجمه درستی که بدست ایرانی بدهیم و هر طرح و نقشه کارخانه و عمارت و ماشین و هر قالب و نمونه مجسمه و هر سواد و عکس پرده نقاشی مهم و هر گیاهی و لباسی و سلاحی و هر چیز معرفت آموزی از هر جا و هر وقت که در ایران جمع کنیم و شرح و تفسیرش را بفارسی بی غلط بنویسیم بآن می ماند که یکی از سربازان این سپاه عظیم را اسیر و خدمتگزار خود کرده باشیم .

شرط عقلست که پیش از روز مصاف حربه خود را تیز کنیم و چون در این جنگ فکر و ذوق سلاح مازبان فارسیست باید آن را بچشم خرده بینی بنگریم و در کامل کردنش بکوشیم و در اصلاح فارسی تعصب و علم فروشی و تقلید و کوتاه نظری همرا از خود دور کنیم ولیکن باید بیاد داشته باشیم که مرد جنگی آشفته فکر را شمشیر هر چند برنده باشد فتح حاصل نخواهد شد پس بر ماست که با آشفته گی فکر و تشویش خاطر و باین دودلی و حیرانی که اکنون دامنگیر ماست نیز توجه کنیم و سرچشمه این معایب را بشناسیم .

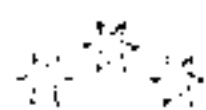
امروز شیخ وهب روفعی وهوشنگ هئاوید و هر شیادی و نادانی و گمراه کنندہ ای بانگی وغوغائی بر آورده و ایرانیان را سرگردان کرده است . یکی مدعی ترویج فکر پیغمبر است که گفت علم آموختن بر هر مسلمان واجبست و با اینهمه بیعلمی را شعار خویش ساخته و دیگری هزار دروغ در افواه عوام انداخته و فرنگستان را در نظر خلق رقصخانه ای پراز مردم مست و خراب و بیکاره جلوه گر کرده است . یکی میگوید

که ایرانی فرانسه را از فرانسوی بهتر حرف میزند و دیگری گمان میبرد که روسی دلیر جنگاور و انگلیسی کشتی ساز دریا نورد سوآداگر از شعر بیزارست. یکی بیخبر از درس اول تمدن فرانسوی و باین خیال باطل که ایرانی کتاب این تمدن را خط بخط و کلمه بکلمه خوانده و آثارش را از اول تا آخر دیده و سنجیده است فیلسوف وارمینوئیسد که تقلید از تربیت لاتینی موجب تنزل هاست و دیگری غافل از سفرهای پرخطر سیاحان و کشتیبانان انگلیسی که بعزم کسب علم و معرفت و با بقصد جهانگیری و تجارت بدشت و صحرا و دورترین دریاها عالم میروند و نیز بیخبر از رنج و زحمت استادان و بزرگان علم و ادب انگلیس که ده سال بر سر تحقیق در یکی از مسائل کم اهمیت علمی و بیست سال برای ترجمه یک کتاب و یک عمر در افسانه های ایسلانندی و یا در باب سه چهار کتاب یونانی و لاتینی کار میکنند بما میگویند که تربیت انگلوسا کسون کیمیای سعادت هاست و بیچاره تصور میکند که درخت گران قیمت تربیت انگلیسی جز در انگلستان در جای دیگر بارور خواهد شد. تربیت انگلیسی را میپسندد چرا که تربیت انگلیسی بخطا در نظرش همه و بسکی خوردن و رقصیدن و کم درس خواندن و فرانسه بد تلفظ کردن و بفتوبال بازی و اسب دوانی و شرط بندی عمر گذراندنست. یکی را عقیده بر آنست که هر نقص و عیبی در ایران از اسلامست و تمدن دوره اسلامی ایران بی ارزش و اعتبار و اگر بگوئید چنین نیست و آثار ادبی کم نظیر فارسی را حجت بیاورید از لجاج و عناد دست برنخواهد داشت و در بیمقدار کردن نظم و نشر عالی فارسی خواهد کوشید و دیگری مدعیست که الفبای لاتینی و دین عیسوی دو برات آزادی از فقر و پریشانیست و اگر بجهل و تنگدستی پر تقالی

و اسپانیائی و بسیاری از عیسویان لاتینی الفبای دیگر و بعلم و ثروت اکثر ممالک اسلامی در قرون که بحمله تاتار سر آمد اشاره ای کنید جز فحش و دشنام بعرب و مدح و ثنای بیجای فرنگی در هر جا و در هر مرحله ای از تمدن که باشد جوابی نخواهید شنید. باری، بهمن دراز گوش میگوید که باید بدین زردشتی در آئیم و بالفبای لاتینی بنویسیم و مشکل ما یکسره حل خواهد شد و هوشنگ هناوید معتقدست که مشکل گشای ما بدینی و الفبای اوستائست و در این میان مبلغ یعنی آخوند فرنگی میخواهد با ترجمه نادرست و نارسای تورا و انجیل و با افسانه هائی که مرغ توی دیگ هم بر آنها میخندد هم زبان ناصر خسرو و ختّام و مولوی را بملکوت بره خدا رهبری کند و بیچاره میکوشد تا بفارسی دست و پا شکسته و بدلائلی سست تر از عهدنامه های فرنگی بما ثابت و مسلم سازد که معراج محمد دروغست و معراج مسیح راست، بهشت و جهنم چنانست که او میگوید نه چنانکه ما پنداشته ایم و در دنیائی که پسر بی پدر مریم خداست محمد بن عبدالله پیغمبر هم نیست و راه نجات ابدی ما و همه عالمیان ایمان به گانگی خدای یگانه و اقرار بیکانگی خدای سه گانه اوست و از سر بیشرمی و بر خلاف قاعده ادب و انصاف دین مردمی را پست و سبک میگیرد که پیغمبر او را عیسی علیه السلام میخوانند و بهزاران هزار ایرانی که از چهارده قرن پیش تا امروز باین دین معتقد بوده اند ابله وار میخندند. شیخ وهب رو فعی نادان تیره بخت هم دین را مخالف علم و آزادی جلوه میدهد و ترقی خواهان را از خود میرنجاند و میگریزاند. تحقیق و تتبع در سرچشمه پیریشان خیالی و سرگردانی ما خود کتابی میخواهد ولیکن اینقدر میتوان گفت که هوشنگ هناوید یعنی

فکلی و مبلغ یعنی آخوند فرنگی بیش از هر کس فکر ما را آشفته کرده اند. اکثر عقاید سخیف راجع پیدی الفبای فارسی و مخالفت اسلام با ترقی از این دو ظهور کرده و در افواه افتاده است. یکی دشمنیست نادان و خانگی و دیگری بیگانه ایست خود پسند که اگر بتواند دین عیسی و خرافات فرنگی را بجای نوشته های کانت و داروین در ایران رائج سازد هیچ دربند آن نخواهد بود که ایرانی زبان و سوابق علم و معرفت خود را از دست بدهد و قرنهای عمر خویش را مثل آخوند های فرنگی بکشف اسرار سه گانه بودن خدای بیگانه بگذراند. باری، در نظر او ایران بی تمدن همدین حبشه بر ایران مسلمان فردوسی پرور برتری دارد و باین علت در گوشه و کنار در کمینست تا یتیمی بینوا و دهقانی ساده لوح و بیماری بی طبیب و دوا بدست آورد و او را بحیله و تزویری که قلم از نوشتنش شرم دارد بملکوت بره خدا برساند. آخوند فرنگی دشمن علم و مروج خرافات فرنگیست و گرنه از میان چندین هزار هزار کتاب فرنگی ترجمه افسانه های جهودان را برای ما ارمغان نمیآورد. اگر مبلغ میخواست چشم ما را باز کند چرا پیوسته از اسلام بد میگوید و عقاید مخالف دین عیسی و اسلام هر دو را در مقابل ما نمیگذارد تا بینیم از این دو کدام را باید قبول کرد. سند خدائی عیسی را برسند پیامبری زردشت و محمد چه رجحانست و کدام مهر و امضائی در آنست که در این نیست و اسقف شرابخوار خوشگذران قصر نشین را بر شیخ وهب رو فعی بکدام علت باید برتری داد؟ این نادان را باز عذری هست. میتواند بگوید که اگر چیزی بخوانم شاید کمتر حرف باطل بزنم و لیکن آخوند فرنگی که در عهد رادیو و بمب پرنده افسانه های قدیم

را کلام خدا میخواند چه میگوید و از ما و از دنیا چه میخواهد؟  
 آخوند فرنگی نمیتواند ما را عیسوی کند اما آشفته کردن فکر ما از  
 قدرت او بیرون نیست. چون میداند که در تمام توراة و انجیل و در همه  
 کتب نظم و نثر دینی زبانهای فرنگی ده يك پندواندرز و حکمت بوستان  
 سعدی و مثنوی مولوی نیست جز بی اعتبار کردن زبان و شعر ما و غیر از  
 آشفته ساختن فکر ما چاره‌ای ندارد و بعلمت آنکه از عیسوی کردن ایرانی  
 مسلمان نومید شده است پیوسته میکوشد که لا اقل عقایدش راست  
 کند و آثار علم و ادب و تمدنش را بیمقدار نماید و او را مثل ملل دیگری  
 که خود را از مشرق و اسلام گریزان جلوه میدهند مسخره اروپائیان  
 سازد. تا رباعیات خیام و مثنوی مولوی و غزل حافظ در ایرانست نه آخوند  
 فرنگی ما را همعقیده خود خواهد کرد و نه فکلی و چون هر دو را غیر از  
 فاسد کردن فکر و زبان ما مقصودی نیست اگر خواهان رواج بازار باطل  
 فروشی و طالب پیشرفت کار خودند باید بهمدستی یکدیگر فارسی و تمدن  
 ایرانی را بکلی از میان ببرند چرا که نور و ظلمت و ذوق و گران‌جانی  
 را بهم سازگاری نیست.



تسخیر تمدن فرنگی عقل میخواهد و تدبیر و علی‌الخصوص اراده قوی  
 و عزم راسخ و در میدان این جنگ از غوغای يك مشت سرگردان بی  
 رأی آشفته فکر غیر از شکست و ضرر چیزی حاصل نخواهد شد. از  
 بزرگترین بلیات مملکت یکی این پریشان خیالیست که دامنگیر خاص  
 و عام است. اهل فضل و یا اگر بخواهیم دقیقتر نوشته باشیم مدعیان فضل  
 و معرفت هم در اصول و بدیهیات همعقیده و همزبان نیستند. درس خوانده

انگلیس و امریکا برای خودنمایی بکسی که از مدرسه فرانسه یا سوئیس تصدیقنامه گرفته است بچشم تحقیر نگاه میکند و دائم بتمجید و تحسین تربیت انگلوساکسون یعنی بخود ستائشی میپردازد. آنکه در امریکا تحصیل کرده است عظمت و وسعت و ثروت و قدرت امریکا را بر اهمیت خویش دلیل میآورد و امریکا را در عظمت باسماں میبرد. کسی که در آلمان چهار پنج سال شعبه ای از علوم را خوانده است پیوسته از علم آلمانی یعنی از عالم بودن خود حرف میزند. اکثر این اشخاص فارسی نمیدانند و هر دسته ای از ایشان یکی از سه زبان آلمانی و فرانسه و انگلیسی آشنائی دارند. شیخ وهب رو فعی نیز «الاهلال» و «الاهرام» و مؤلفات طه حسین و امثال آنها یعنی مجلات و جرائد و کتب حجره شیخ هبه الله رو فعی پسر عم فکلی مآب خود را درست نمیفهمد چرا که مصداق بسیاری از کلمات و تعبيرات و اصطلاحات جدید عربی در آئینه تصوّر او خوب هویدا نیست. پس باید گفت که نه زبان مشترك ملی هست و نه زبان مشترك علمی. تا اوائل دوره مشروطیت حاکم و مستوفی و مدرّس و پیشنماز و تاجر و طبیب و شیخ و فقیه و صوفی و دیندار و بیدین همه تربیت مشترك و زبان ملی و علمی مشترك داشتند. انگلیسی زبان امریکاست و سفیر و وزیر و طبیب و مستشرق و بازیگر و زمین شناس و کشیش و استاد مسلم زبان آلمانی در دارالعلم هاروارد و مدرّس بزرگ زبان اسپانیائی در دارالعلم کولومبیا همه زبان مملکت خود را میدانند و بآن تکلم میکنند و کتاب مینویسند و فکر و عقیده یگدیگر را میفهمند ولی آیا در مملکت ما چنین چیزی هست و آیا بی وجود زبان مشترك ملی و علمی فهم دقائق هر تمدنی چه فرنگی و چه غیر آن امکان پذیر است؟

گذشته ازین بیزبانی بلای دیگری که مارا در شگ و حیرت نگاه میدارد فکر های بچگانه و عقیده های فاسد و پیشنهاد های خنده آور کسانیست که نه استعداد کافی دارند و نه آن همت که درس بخوانند و تحقیق و تتبع کنند و با اینهمه میخواهند واضح قانون و مبتکر و راهنما باشند. شکر خدا را که پیشرفت این قبیل اشخاص کمست و ایام شهرتشان کوتاه ولی وقت ما نیز کوتاه است و آن را نباید بشنیدن گفته های ساده لوحان و سفیهان ضایع کرد. از افکار و عقاید باطلی که موجب سرگردانی و پریشان خیالیست شمه ای در این جا درج میشود تا خواننده ببیند که سرچشمه بعضی از بزرگترین مصیبت های این ملت بزرگ قدیم کجاست:

۱ - فکلی و آخوند فرنگی و جمعی بیچاره ساده لوح که از باطن امور بیخبرند گمان میبرند که فرنگستان از روزی که دین عیسی را پذیرفت خوش و خرم و آزاد و سعادتمند شد و هرگز نمیگویند که قرنهای دین عیسی یعنی آنچه آخوند فرنگی بمسیح نسبت میدهد مانع ترقی فکر اروپائی بود. در ایامی که مسلمانان تفسیر ابن رشد قرطبی بر مؤلفات ارسطو و علم و حکمت یونانی میخواندند آخوند فرنگی فلسفه آموختن و یونانی دانستن را جائز نمیشمرد. در مقدمه کلیات رابله نوشته اند که در اوائل قرن شانزدهم میلادی کشیشان چندان با علوم و زبان یونانی مخالفت نمودند که تصوّرش آسان نیست و یکی از ایشان آمی یو نویسنده مشهور فرانسوی را مرتد خواند و گفت که تحصیل زبان یونانی کار او را بارتداد کشانده است. آیا قصه یهودی آواره را شنیده اید؟ آن را بغلط یهودی سرگردان ترجمه کرده اند. یهودی آواره بعقیده عیسویان آن جهودیست که تا باز گشت مسیح آواره خواهد بود زیرا در آن هنگام

که عیسی را صلیب بردوش بقتلگاه میبردند این جهود بطعنه باو گفت « تندتر برو » عیسی گفت « من میروم ولیکن توتاروز باز گشت من خواهی ماند » پس آن یهودی تاروز باز گشت مسیح زنده و آواره است و میگویند که اسقف شلزویک او را در ۱۵۴۲ میلادی در شهرها مبورگک ملاقات کرد و از آن وقت تا امروز بارها او را در جاهای مختلف دیده اند . هانیز شنیده ایم که شمر بصورت سگی در آمده است و تاروز قیامت باید تشنه بماند . آب میبیند و بجانب آن می رود و هرگز بآن نمیرسد و فرق این دو افسانه آنست که هنوز شیخ وهب رو فعی شمر را ندیده است . در اواخر قرن هجدهم میلادی قسمت اول کتاب کانت فیلسوف آلمانی در باب « دین از نظر استدلال عقلی و بس » در « مجله برلین » چاپ شد ولیکن دولت آلمان برای موافقت نمودن با کشیشان انتشار یافتن باقی آن را منع کرد . در ۱۸۶۳ میلادی « دوپان لو » کشیش فرانسوی بسه هموطن فاضل آزاده فکر خود « ارنست رنان » و « تن » و « لیت ره » سخت حمله آورد و کار بجائی کشید که رنان از رسیدن بمقام مدرسی کولژ دو فرانس محروم ماند .

شرح شکنجه و آزار آزاده فکران و سوختن زن و فرزند مردمان پروتستان مذهب بدست پیروان طریقه کاتولیکی و کشته شدن معتقدان یاپ بامر کشیشان پروتستان و قصه فسق و فجور و فحشاء و شرابخواری و برادر کشی و فتنه انگیزی و باقی اعمال ناشایسته رهبران پیروان عیسی و داستان اقرار بمعاصی و گناه بخشی و بهشت فروشی در کتب تاریخ در جست و با اینهمه مبلغ یعنی آخوند فرنگی از زهد ریائی و عوام فریبی شیخ وهب رو فعی چنان حرف میزند که گوئی کشیش در فرنگستان



غیر از ترویج علم و محو کردن خرافات کاری نکرده است .

۲ - از عقاید باطلی که فکلی در افواه انداخته یکی آنست که شعر فارسی موجب تنزل ایران شده . دوست و دشمن معترفند که ژاپونی در مدتی بسیار کوتاه ترقی عظیم کرده و مثل بزرگترین ممالک فرنگی کشتی و طیاره و توپ ساخته است . در تاریخ آثار ادبی ژاپون تألیف بر این مندرجست که مردم ژاپون در سراسر دوره تاریخی خود شعر توجه بسیار داشته و آن را بزرگترین هنر پنداشته اند و از امپراطور ژاپون تا پست ترین رعایا همه شعر دلبستگی عظیم دارند . دیوان شعر دربار امپراطوری یکی از دستگاہهای مهم ملیست و امپراطور هر سال برای مسابقه چندین موضوع انتخاب میکند و هر کس شعری بگوید آن را در آخر سال نزد منشی دیوان مذکور میفرستد و شماره اشعاری که هر سال میرسد از بیست و پنج هزار میگردد . انجمنی مرکب از شعرا رأی میدهد و پاداش توفیق یافتگان آنست که بتوانند شعر خود را در حضور امپراطور و خانواده اش بخوانند . ( ص ۱۹۴ )

قوم انگلیسی را بیکاره و خیال باف نمیتوان گفت و در همه عالم هیچ مملکتی غیر از ایران بقدر انگلستان شعر و شاعر خوب ندارد و نیز کسانی که ابلهانه تشبیهات و استعارات شعر فارسی میخندند از این نکته بیخبرند که هر زبانی را خاصیتها و هر شعری را کیفیتهای دیگرست . شعر مادر نظر فکلی غریبست بعلمت آنکه فکلی نه فارسی میدانند و نه هیچ شعر عالی فرنگی و گمان میبرد که آثار ادبی اروپا همه از نوع مطالب و مضامین بچگانه و مبتذلیست که او در روزنامه و مجله و کتاب مخصوص طبقات پست فرنگی خوانده است و اشعار سخت و پیچیده فرنگی و شرح

و تفسیر گفته های میلتن و شکسپیر و دانتته و بُدلر و برونینگ را یک بار هم مطالعه نکرده است تا بداند که در مقابل اشعار این قبیل شعرای فرنگی ابیات پیچیده انوری و خاقانی آب روانست. هر که وقت داشته باشد میتواند از افکار عجیب و موضوعهائی که بیرون از چهار دیوار شعر فرنگی زشت مینماید کتابها جمع آورد. جان دن شاعر و کشیش و واعظ مشهور انگلیسی که اشعار مرموز صوفیانه دارد در قطعه موسوم به «کیک» گفته است:

باین کیک نگاه کن و باین نگاه کردن بین  
آنچه از من دریغ میداری چه اندک چیز است  
وی اول مرا مکید و اکنون تراممکد

و خون مادو در این کیک بهم آمیخته میشود

و بسیاری از اشعار این مولوی انگلستان بظاهر از این قبیلست.

۳ - فکلی میگوید که اگر خط خود را عوض کنیم فرنگی بزبان و آثار ادبی ما بیشتر توجه خواهد نمود. در این جاراجع بفایده یا ضرر تغییر خط چیزی نمینویسم و مقصودم ثابت کردن بطلان گفته فکلیست. اگر فرنگی برای رسیدن بفایده مادی و معنوی آشنائی با زبانی را لازم ببیند بآموختن آن میپردازد و گرنه يك ساعت وقت عزیزش را بیاد گرفتن ساده ترین و آسان ترین زبان عالم نخواهد گذراند. در ایامی که فارسی زبان دربار هندوستان و دانستنش برای پیشرفت کار عمال انگلیسی ضروری بود فارسی خواندن رواج یافت. فضلالی انگلیسی کتاب لغت و دستور نوشتند و بعضی از کتب فارسی را چاپ کردند و شرکت هند شرقی که پیش از شورش هندوستان حکمروای این سرزمین

بود در انگلستان نیز برای تدریس فارسی مدرسه‌ای برپا ساخت و از هندوستان معلّم آورد و در انگلیس هم کتاب فارسی چاپ شد و در جاهای لازم بر کلمات زبر و زیر و پیش گذاشتند. در ابتدای یکی از این کتب نوشته‌اند « باب اوّل از کتاب انوار سهیلی که بجهت استیفن آستین و پسرانش کتابفروشان مدرسه سرکار کمپنی هندوستان در دارالسلطنه لندن مطبوع گردید سنه عیسوی ۱۸۳۷ ». پس وقتی که فارسی خواندن مفید و لازم باشد مدرسه و معلّم و کتاب و چاپخانه و کتابفروش همه را در انگلیس و یا در هر جای دیگر جمع می‌آورند. مگر امروز فارسی سخت تر و کتب چاپی آن کمتر شده است که آشنایان بزبان فارسی در انگلستان صد يك صد سال پیش هم نیست ؟

پنجاه ملیون از سکنه عالم بزبان پرتغالی حرف میزنند و بموجب کاغذی که در ۶ آوریل ۱۹۴۳ در روزنامه تایمز چاپ شد در چهارده دارالعلم انگلیس فقط سیزده شاگرد بتحصیل زبان پرتغالی مشغول بودند. کاغذ را دوبار خواندم و این عدد اشتباه نیست. سیزده شاگرد پرتغالی خوان در چهارده دارالعلم انگلیس ! در مراسله‌ای دیگر راجع باین موضوع که در ۷ مه ۱۹۴۳ در روزنامه مذکور انتشار یافت از یکی از مدارس کمبریج نوشته بودند که هر چند بشاگردی که پرتغالی بخواند برسم مدد معاش و مخارج تحصیل پول خوبی داده میشود بیست سال میگذرد و يك داوطلب بمیدان نیامده است .

امروز در انگلیس شاگرد ژاپونی خوان چندین برابر شاگرد ترکی خوانست و ترکی الفبای لاتینی دارد و از چپ بر راست نوشته میشود و ژاپونی را هیچ الفبائی نیست. کلماتش را بصور و نقوش و از بالا بیابین

مینویسند اما در کتابی راجع بانقلاب و شرایط سفر که در ۱۵۹۶ میلادی چاپ شد او تاوی یا نوماگی مؤلف آن نوشته است که سفیر و سیاست شناس باید بزرگ زاده و دولتمند و نیکم‌حضر . . . باشد و یونانی و اسپانیایی و فرانسه و آلمانی و ترکی بداند . زبان ترکی را بواسطه آسانی و یا از نظر قدر و منزلت آثار ادبی با زبان افلاطون در یک جا ذکر نکرده است . در آن عهد ترکی دانستن لازم مینمود چرا که سرباز ترك اروپا را لرزانده و خاک فرنگی را گرفته و از فتح استانبول يك قرن و نیم گذشته بود و از ضعف و شکست سپاهی دلیر ترك نیز اثری ظاهر نبود .

۴ - از بدبختیهای بزرگ ما انقلاب ادبی ایرانست بدست کسانی که نه ادب دارند و نه معنی انقلاب و علم و ادب را ادراک میکنند . شرح این مطلب در این رساله نمیگنجد و اگر بآن اشاره ای میشود از آنست که بعقیده ما یکی از موجبات آشفتگی فکر بعضی از جوانان ایران این خیالات پریشان و این تقلید کور کورانها و این کوشش در ضایع کردن شعر و نثر فارسی و بیمقدار نمودن فردوسی و سعدی ، خلاصه این فکلی بازیست که آن را بغلط انقلاب ادبی نام کرده اند . ای کاشکی که در ایران انقلاب ادبی پیش آمده بود . شرط اول هر انقلاب آگاهی یافتن بعیب و کوشیدن در رفع آن و پیشنهاد کردن راه ترقیست و هر که اصول آثار ادبی مملکت خود را نخواند و نداند بنخستین مرحله مقصد خویش نرسیده است و اگر فکلی نباشد مدعی اصلاح خط و زبان و علمدار انقلاب ادبی نخواهد بود .

این انقلاب ادبی چندین علت دارد ولیکن آشنائی جمعی از ایرانیان با تغییرات زبان و آثار ادبی ترکی یکی از علل مهم آنست و نوشتن

خطی چند در این باب شاید بیجا نباشد . زبان ترکی تا بیست سی سال پیش از زبان امروزی هم الفاظ فارسی و عربی بیشتر داشت و زبان مکتوب ترکی عباراتی بود از این قبیل :

از کتاب « تذکره سالم تألیف قاضی عسگر سالم افندی » :

« اسحق افندی فخرمخادیم کرام زبده موالی اولوالاحترام گلغنچه گلستان بلاغت نوباوه بوستان فصاحت نخل برومند چمنستان ارجمندی آزاده سرو گلشن عرفان دلپسندی یکتاسوار مضمار حقایق مضمون غواص قلزم معانی مشحون فاضل ادیب عاقل اریب مخدوم پاک طینت بی اقران یکتار و وادی عرفان که آبروی ممالک بحر و بر غبطه فرمای دارا و اسکندر دارالسلطنة العلیة المحمیة ده سابقاً زینت افزای صدر فتوی و اریکه نشین فضل و تقوی اولوب . . . »

از « دیوان بلاغت عنوان عینی » :

ماه سبحان الذی اسری حبیب کبریا	مهر صبح مشرق طه حبیب کبریا
لبلری یا قوتة الحمرا حبیب کبریا	سن پاکی درة البیضا حبیب کبریا
آخر تده مقصد اقصی حبیب کبریا	بوجهانده مبدأ فیض وجود کائنات

از ترجمه مثنوی بترکی :

شرح شرحه ایلسون سینهم فراق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
ایلیم تا شرح درد اشتیاق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
خرم اول ای عشق شیرینکار مز	شادباش ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب علت اطوار مز	ای طبیب جمله علت های ما
ای دواي نخوت و ناموسمز	ای دواي نخوت و ناموس ما
سنسن افلاطون و جالینوسمز	ای تو افلاطون و جالینوس ما

فارسی و عربی دو سرچشمه لغت زاو خیال آفرینی بود که بترکی لفظ و معنی و بحر و وزن و قافیه و موضوع نظم و نثر میداد و این خود امری طبیعی و ثمره همدینی و همسایگی و پیش آمدهای تاریخی بود. شگ نیست که مثنوی از شعرا و نویسندگان ترك راه مبالغه رفتند و گاهی بیش از آنچه باید نمك فارسی و عربی در غذای ترکی ریختند و آن را شور کردند باینهمه درد جزئی و باآسانی درمان پذیر بود. اما در این میان جمعی از فضیلات ترك که بزبانهای فرنگی و علی الخصوص فرانسه راه یافتند ناگهان بدیدن نور تمدن و آثار ادبی فرنگ خیره شدند و از کتاب علم و ادب اروپائی فصل آخر را اول خواندند و تاریخ چهارپنج قرن تغییرات و تحولات زبان و فکر و تمدن فرنگی را نادیده گرفتند و بدایع افکار و شیوه سهل ممتنع شعر و نثر بلیغ فرنگی را با خیالات عامیانه و سادگی بی لطف اشتباه کردند و گمان بردند که شعر فرنگی همه آنست که دو مصرع بیت را بجای آنکه مقابل یکدیگر بنویسند زیرهم قرار دهند و نشان نثر دلفریب آنکه هرخط را از نقطه و ویرگول و گیومه و علی الخصوص از علائم سؤال و خطاب و ندا و تعجب پر کنند. چنان پنداشتند که از زنجیر فارسی و عربی گریخته و بیباغ خرم فکر و ادب فرنگی رسیده اند بیخبر از آنکه راه معلوم و همسفران خوش صحبت را از دست داده و بیای خود بوادی بی کناری آمده اند پر از غریبان متکبر که نه باایشان حرف میزنند و نه باایشان گوش میدهند. مقارن این ایام و احوال سه چهار فاضل و نیمه فاضل فرنگی هر يك بعلتی این آتش را دامن زدند و گفتند که ترکی باید از قید فارسی و عربی آزاد شود و هیچ در بند آن نبودند که آیا این پیوند گسیختن

برای ملت ترك مفیدست یانه و هرگز نگفتند که اگر ترکی رابطه‌اش را از فارسی و عربی ببرد آن را همدرجهٔ فرانسه و آلمانی و روسی و انگلیسی و حتی پرتغالی نخواهند شمرد و هیچ فکر نکردند که همقافلگی با فارسی و عربی برای ترکی بهتر و آبرومندتر از آنست که در شمار زبانهای درجهٔ پنجم ششم اروپائی از قبیل زبان آلبانی در آید. باری سرنوشت زبان ترکی چنین بود و هیچکس نمیداند که این تغییرات ناگهانی دور از احتیاط سرانجام چه حاصل خواهد آورد.

گیب که از سرمایهٔ مادرش چندین کتاب معتبر فارسی و عربی چاپ شده است چند سال پیش کتابی نوشت و آن را «شعر عثمانی» نامید این شخص ترك دوست از فضایل عالی مقام فرنگ نیست. گیب سری پر شور و دلی پراز محبت ترك داشت و بی هیچ شکی شور و محبتش بر عقل و فضلش میچربد. این مرد در فصل اول از جلد پنجم کتابش در باب دورهٔ بیست ساله‌ای که آن را «فجر عهد جدید» نامیده است پس از مذمت و ابستگی زبان و آثار ادبی ترکی بفارسی کلماتی مینویسد عجیب که خواندن نیست: «ولیکن امروز همه چیز رو بتغییر نهاده است. آسیا جای خود را با اروپا میدهد و سوابق و سنن قرنهای بزودی جزء خاطرات ایام گذشته خواهد گشت. بانگی که بنفخ صور اسرافیل میماند از سرزمین باختر در آسمان خاور طنین انداز شده است. بنگرید و بینید که خداوند شعر و ذوق ترکیه از بیهوشی و بیحسی مرگ و آوار خویش بیرون می آید و بیدار و هوشیار میشود و سراسر خاک بمایهٔ حیات و سرود و ترانه شادمانی یافته چرا که آسمانی نو و زمینی جدید در مقابل چشم مردمان نمایان گردیده است...»

در میان قوم ترك جمعی فریفته این عقاید و افکار سست شدند و بگفته فضلالی مجرب فرنگی شناس خود گوش ندادند. مگر نه در ایران نیز مستی بگفته های آخوند فرنگی و هوشنگ هناوید و شیخ وهب و رفعی از راه راست دور افتاده اند؟ باری بهتر آنست که خطی چند از نظم و نثر دوسه شاعر و نویسنده مشهور دوره انقلاب ادبی ترك درج شود تا هر خواننده ای هم که بقدر نویسنده این مقاله یعنی کمی ترکی بداند بتواند بخیال بافی و گزافه گوئی مستر گیب پی برد:

از « رباب شکسته توفیق فکرت »

الله اکبر

الله اکبر .. . الله اکبر .. . بر صمت علوی : گویا طبیعت

خاموش خاموش ایلر عبادت

الله اکبر .. . الله اکبر .. . بر صمت نالان : گویا عوالم

پنهان و پیدا نوار و مظلم . ایتمکده ذکر خلاق دائم .

از اشعار کمال زاده علی اکرم

کتاب او آئینه انجم حقیقتدر که هر صحیفه سی بر مشرق هدایتدر

کتاب او مطلع افکار آدمیتدر که وجه مظلمی پر نور چشم عبرتدر

کتاب گلشن زینتور طبیعتدر کتاب مخزن اسرار خالقیتدر .

از اشعار رجائی زاده محمود اکرم

« فاتحه کلام و تقدیس رب الانام »

دور کن اقوای دین و ایمان مخافة الله .. . محبة الله

دو نور تابان فهم و ایقان محبة الله .. . مخافة الله



مدار اشواق عاملیندر      اساس اخلاق کاملیندر  
سراج منهاج واصلیندر      مخافه الله .. محبّه الله

### شب مظلّم

بر توده ظلمت خاک سیهرنک      اشجار مظلّم .. ازهار مظلّم  
مرغان نغمه خاموش و دلتنگ      یکطور و یکدل معدوم و موجود  
از « قهریات دقتور عبدالله جودت »

بومنظومه لربوانین لربوفریاد لربو غریولر بورعود فکریه هپ بر  
سیاقده مضطربانه و الم فزادربوقیامت حسیّه ده تشنجی تهووری قیام انگیز  
برحرکت موجود در ...

از نشر رجائی زاده محمود اکرم

الهام!

الهام ... ای فرشته سماسیره و انجم نشین ای مبارک نورشب جامه  
و سحر نقاب ... ای نازنین معشوقه شاعر ... ای جان ربا پرستیده  
صورتگران و غناپوران ... ای فروزنده مشاعل خیال ...  
امداد!

الهام! ... ای روح مصوّر! ... سن اوبارقه فروز عرفان! ... اوسانحه  
رینز قلب و وجدان و کلمیسین که مقارنت فیض التفاتکله نابغه لر .. سعدی  
لر .. فضولی لر .. لامارتین لر .. هونولر ..

آه ... ای دلبر استغناکار امداد ..

ادبای ترک درباب آثار شعرا و نویسندگان دوره انقلاب ادبی خود  
کتابها و مقاله های بسیار تألیف کرده و اندکی راه مبالغه رفته اند .  
ادوار دیرون بعد از وفات گیب جلد پنجم کتاب اورا چاپ کرد و در

مقدمه آن مینویسد که پس از مطالعه کتب و رسائلی که سخن سنجان ترک در باب جزئیات و دقائق نظم و نثر جدید ترکی و تعظیم و تکریم بیرون از اندازه شاعران و نویسندگان خود منتشر ساخته اند بارها با خود گفته ام ای کاشکی که ارزش ادبیات ترک بیای قدر و قیمت آثار ادبی اعراب و ایرانیان میرسد و کاش اعراب و ایرانیان را در فن انتقاد ادبی منزلتی بدرجه قوم ترک حاصل بود. (ص ۲) خداوند او را بیامرزد که مردی نکته سنج و ایران دوست و فارسی دان کاملی بود.

انقلاب ادبی ما فرع چنین اصلیت که شرح مختصر و چهار پنج نمونه اش نوشته شد با این تفاوت که ترهات و نوشته های بد لفظ بی معنای هوشنگ هئاوید در مقابل شاهنامه و تاریخ بیهقی زشت تر و بدتر مینماید.

ایران محتاج انقلاب ادبیست اما بدست کسانی که فارسی را از چنگ فکلی برهانند و آن را در خوبی و روانی بگفته فردوسی و در فصاحت بشعر سعدی و در بلاغت بغزل حافظ و در متانت بقصاید مسعود سعد و ناصر خسرو و در سادگی و گیرندگی بنثر ابوالفضل بیهقی و غزالی و خواجه نظام الملک طوسی برسانند و خوبیهای نظم و نثر فرنگی و هر زبان دیگری را تا آن جایی که با فارسی سازگار باشد بر آن بیفزایند. بتقلید شعرای بزرگ قصیده و غزل گفتن و قصه لیلی و مجنون را دوباره بنظم در آوردن و از هزار موضوع شعری و ادبی غافل بودن و باز پروانه را دریای شمع سوزاندن و از خوب رویان چین و چگل سخن گفتن بدست و دلیل کمی ذوق ولیکن نادرست و بیچگانه نوشتن و تمام آثار ادبی فرنگ را قصه های درخور فهم عوام الناس فرنگی و یا اشعاری پر از لفظ کوه و رود و بیشه و غار پنداشتن و صدمبار از «وداع آفتاب باقلل شامخه»

سخن بمیان آوردن و اصطلاحات زبان فرنگی را از جهل و بیدوقی بد و غلط ترجمه کردن و آن را «شیوه جدید نگارش» نامیدن بدترست چرا که سرپای این آثار غلطت و زشت و جانکاه .

تأثیر انقلاب ادبی ترک در ایران با همه بدی از تأثیر فکر و نوشته فکلی کمتر زبان داشت زیرا که فضایی ترک پیش از دوره تغییر خط همه بزبان فارسی و عربی آشنا بودند و ایرانیان ترکی خوان نیز اهل معرفت بشمار میآمدند ولیکن فکلی هیچ زبانی و اصول و مقدمات هیچ مطلبی را نمیداند و از وقاحت او و بدبختی ایرانیست که چنین حیوان لایعقلی میخواهد در یکی از دقیقترین امور عالم که با فکر و گذشته و حال و آینده ما رابطه دارد یعنی در کار زبان فضولی کند و تمدن فرنگی را هم بمانساند .

• - عقاید باطل دیگری نیز در ایران هست همه باعث شک و نومیدی و موجب پریشان فکری و سرگردانی ایرانی که جای شرح و بسط آنها در کتاب تاریخ اجتماعی ایرانیست نه در این رساله . با اینهمه بعضی از آنها را میتوان باختصار یادآور شد .

جمعی هستند که خود را حکیم و فیلسوف میپندارند و در ایران و یا در گوشه و کنار مهمانخانه های فرنگی چند کتاب فرنگی خوانده اند و خود را از ایران و ایرانی جدا تصور میکنند و با غمزه و نازی که حاصل این تصورات بیجاست نرم نرم حرف میزنند و بتناسب مجلس ، گاه صریح و گاه با اشاره ، میگویند که ایران ، چه پیش از اسلام و چه بعد از آن ، هرگز مهم نبوده و غیر از قالی و شعر و عوام ستمکش و خواص ستمگر چیزی و کسی نداشته است . گروهی در دهنها انداخته اند که خون ایرانی بعد از سلطه اعراب با خون بیگانه آمیخته شد و از آن روز باز ایران روی

سعادت ندید و دیگر برای این کشور هیچ امیدی بجا نمانده است. مثنوی  
 سست عنصر ظاهر بین معتقدند که باید از ممالک متمدن فرنگی مهاجر  
 بخواییم و ایران را از بیگانه پرکنیم. دسته‌ای خوش نیت و یاک عقیده  
 اما ساده لوح و بی تجربه بر آنند که برای بهبود اوضاع از ما کاری بر نمی‌آید  
 و باید از دیگران مدد بطلبیم.

جماعتی نادان و بدگمان عقیده ثابت و راسخ دارند که امور جزئی  
 و کلی این مملکت همه بدست بیگانگانست و جدوجهد و نیت خیر و  
 حق خواهی و پایداری و چاره جوئی را فایده هیچ نیست و صادقانه  
 چنان می‌پندارند که ملل بزرگ فرنگ و علی‌الخصوص بزرگان علم و  
 ادب و سیاست ایشان شب و روز کاری و تفریحی ندارند غیر از تشویق  
 متولی و خادم بخراب نگاه داشتن مسجد و مدرسه و شایع کردن مالاریا  
 و سیفلیس در گیلان و مازندران و چشم درد در خوزستان و منع مراجع  
 تقلید از واجب شناختن سواد بر هر ایرانی مسلمان و گماشتن وزرای  
 ایران بساختن عمارات بیفایده در پایتخت مملکتی که در ولایت فردوسی  
 و سعدیش یک مدرسه عالی هم نیست. جماعتی دیگر ساده و زودباور  
 گمان می‌برند که بیگانه فرشته صلحست و سعادت و حرص و آزو شهوت  
 هیچ ندارد و غیر از خوشی و خرّمی و سلامت و توانگری ما چیزی نمیخواهد  
 و تمام قدرت و ثروت خود را وقف آن کرده است که ما را از گرداب  
 ذلت و پریشانی بیرون بیاورد ولی تا آن روزی که بتواند ما را نجات  
 بدهد و بعد مثل گل بی‌رود و بواسطه بشر دوستی و از سر لطف و محبت  
 وسائل آسایش ما را فراهم آورد بر فقر و بدبختی فعلی ما اشک خونین  
 میریزد. تنی چند بددل و بدخواه منفعت پرست و بیعلاقه بایران نه آن

مردانگی و جرأت دارند که با دشمن امروز ایران مبارزه کنند و نه آن متانت که لا اقل خاموش بنشینند. برای حفظ منافع مادی خویش و تقرب بخصم ایران از هیچ کار ناشایسته روگردان نیستند با اینهمه چون میخواهند خود را وطن دوست و واقف بتاریخ و زبان قدیم ایران نیز جلوه دهند بعرب مرده پوسیده استخوان، بدشمن از میان رفته بد میگویند و تمدن درخشنده دوره اسلامی ایران، این میراث بزرگ شعرو حکمت را پست میگیرند و باین نکته پی نبرده اند که ایران یعنی تمام ایران هم در زمان وهم در مکان و تمدن ایرانی یعنی جمیع آثار علم و ادب و هنر ایران چه در دوره تمدن اسلامی ایران و چه پیش از آن. مردمانی دیگر نیز هستند خوب و پاک عقیده و غمخوار ایران که از بس دزدی و سست عنصری و پستی و جهل و فساد و ظلم دیده اند بجان آمده اند و دائم در جستجوی علت بلیات دامنگیر ایرانند و مثل بیماری که بمرض کهنه گرفتارست و هر دوائی را امتحان میکند بهر قولی گوش میدهد و مانند مادری که نمیتواند رنجوری و ناتوانی و درد کشیدن فرزند خویش را مشاهده کند و مرگ او را از خدا میخواهد این مردمان بیچاره دلسوز هم از گشایش کار ایران امید برمیگیرند و از عقل میگریزند و اسیر احساس میشوند، باغراق سخن میگویند و بیخبر از حيله گری دیگران گفته های ایشان را گاهی تکرار میکنند و غافل از عدوی امروز بدشمن قدیم معدوم نفرین میفرستند و در دام شیادان میافتند و در بن میان شیخ و هب و فعی همچنان در کنج مدرسه شرح لمعه و شرح شمسیه بیخوانند و یامدعیست که بخواندن این قبیل کتب مشغولست و علم و معرفت، و صنایع امروز عالم را نادیده میگیرد و حتی نمیداند که مسلمان جاوید چین و تونس و فلسطین در چه

حالت و کتب اعراب عیسوی و یهودی در چه باب .

آنچه مذکور شد نمونه ایست از افکار و عقاید باطل و فاسد که جز نادانی و غرض و کاهلی و لذت بردن از تحقیر بزرگان علم و ادب ایران موجب ندارد و از بدبختی هر روز بر آنها نیز چیزی افزوده میشود .

تسخیر تمدن فرنگی و پیشرفت معنوی که فکر درست و خاطر فارغ از شک و وسوسه میخواهد امکان پذیر نخواهد بود مگر آنکه مارا استرا از دوروغ و دوست را از دشمن بشناسیم و پیشتیبانی تاریخ بیست و پنج قرن زندگی ملی که تا امروز هیچ چیز و هیچ کس نتوانسته است رشته آن را از هم بگسلد بجانب مقصود برویم .

ما با شیادانی که در ایران تخم پریشان فکری میکارند مخالفیم چرا که پراکندن افکار و عقاید سست را غیر از حیرت و نومیدی حاصلی نیست . تا کی باید در انتظار آن نشست که دیگران بیایند و ما را بمنزل سعادت برسانند ؟ چرا هموطن این سینا باید این قدر ساده لوح باشد که تصور کند مهاجر سوئدی و دانمارکی و سویسی و امریکائی بایران میآید تا مملکت ما را برای ما آبادان کند نه برای خود ؟ هر که آبادی امریکارا دلیل بر درستی فکر مهاجر خواهی بیاورد خود بیچاره ایست که نمیداند در تأیید عقیده ما و نقض گفته خود استدلال کرده است زیرا که امروز در هر زبان امریکائی یعنی غیر امریکائی ، امریکائی یعنی ابطالیائی و انگلیسی و آلمانی مهاجر نه بومی امریکا . هر کس بخواهد که پریشان خیالی و چند زبانی و مشکلات ایران را چندین برابر کند باید هم عقیده کوتاه نظران مهاجر خواه باشد . تا کی باید بعد از آنکه بیگانه در جمیع امور ما دخالت میکند از انجام دادن کار های مفید و شدنی روگردان بود ؟

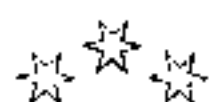
ما اینیم که هستیم دیر و زردشتی بودیم و امروز مسلمانیم، هم فتح دیده ایم  
و هم شکست، بایونان و روم و عرب و ترک و تاتار و روس و انگلیس جنگیده ایم  
و هنوز زنده ایم. روزی قوم یهود را از اسیری آزاد کرده ایم و روز دیگر  
تخت و تاج هند را پیادشاه مغلوب هند بخشیده ایم. هم اسیری والرین  
امپراطور روم جزء تاریخ ماست و هم درماندگی و بیچارگی و بدبختی  
شاه سلطان حسین. هم یزدگرد کوچک از ماست و هم شاه عباس بزرگ.  
هم فردوسی ایرانیست و هم هوشنگ. هتاوید هم ارباب رستم کرمانی  
هموطن ماست و هم شیخ عبدالرسول قاینی. هم صفات خوب داریم و هم  
بد. تیز هوشیم، کاهلیم، بذله گوئیم، زود آشنائیم، بی قید و بی کینه ایم.  
تملق دوست و ظاهر پرستیم. بکلیات بیش از جزئیات و بلفظ بیش از  
معنی دل میدهیم. گاه یونان دوست و گاهی عرب پرستیم. يك روز در  
مدح شاه و وزیر و معشوق و معشوقه ترك شعر میگوئیم و روز دیگر فرنگی  
را بدوستی اختیار میکنیم و بچه و ار راه پیشرفت خود را از او میپرسیم.  
باری از بیگانه چنانکه باید گریزان نیستیم. آبرو پرستیم یعنی برای  
جاه و جلال زود گذر آبروی خود را پیش هر کس و نا کس میریزیم. غریب  
نوازی و زود گول میخوریم. شعر خوب میگوئیم ولیکن بفرق منطق هیچ  
اعتقاد نداریم. بیست و پنج قرنست که فرمانبرداری از خواص و بزرگان  
شرا بخوار عشرت طلب لا ابالی عادت کرده ایم. بخشنده و بخشاینده ایم  
و غم فردا نداریم. گفتار بد ما بیش از کردار بد ماست. اغراق گو و بلند  
پروازی، وارث دین و آئین و زبان و خوی و عادت و غم و شادی ملت چندین قرنه  
ایرانیم. خلاصه، مظهر نقص و کمال يك ملت بزرگ قدیم دنیا دیده روزگاریم.  
ایران اینست که هست، کوه دارد و کوه بسیار ~~که~~ دارد و آب بقدر

کفاف ندارد و دشت و بیابانش کم نیست اما خراسان و فارس شعر پرور و آذربایجان مرد آور و گیلان و مازندران همیشه سبز و ایالت‌های وسیع و ولایت‌های خوب قابل آبادی نیز هست. همه میدانیم که کرمان ویران و فارس بینوا و خراسان کم ساکن و کم حاصل و اکثر شهرها و قصبه‌ها و حتی جنوب طهران شکارگاه اغنیا و قتلگاه فقر است ولی مرد کار با همه عیب و هنر اینست که میشناسیم و جای کار با تمام خوبی و بدی اینست که میبینیم و مصلح امور این ملک و ملت آن ایرانی ایران دوست ایران شناسیست که خود را از قید «اگر» و «مگر» آزاد کند و با خود بگوید که ایران این و ایرانی چنینست که هست و باید در این مملکت با این مردم کار کرد و آنچه خوبست و لازم و گرفتنی از هر جا و هر کس دیگر گرفت و با تمدن ایرانی پیوند کرد و چون تغییر دین و خط و لغت و زبان بصلاح ایران نیست باید با بوده ساخت و در اصلاحش کوشید و از تمدن فرنگی نهراسید و از تمدن ایرانی نگرینخت و هوشنگ هناوید و شیخ و هب و روفعی و وزیر و وکیل و طبیب و لشکری و زردشتی و مسلمان همه را لااقل در کلیات و بدیهیات هم عقیده و هم زبان کرد.

کسانی که نخم نفاق میپاشند و هر روز برای شمالغتی و الفبائی و دینی و مذهبی و طریقه‌ای و فکری و عقیده‌ای میتراشند دشمنند و بدخواه و نمیخواهند که شما یکدل و یکزبان بجانب مقصود بروید، هم آثار خوب و مفاخر تمدن قدیم و جدید خود را حفظ کنید و هم بتمدن فرنگی آشنا شوید و آن را در سایه جدوجهد و ائتفاق بگیرید تا گرفتارش نشوید. در میان شما نخم نفاق میپاشند چرا که بدی و بدبختی شما را میخواهند و تو که ایرانی و امیدوار بآینده این کشوری باید بدانی که تسخیر تمدن فرنگی



جز از راه زبان فارسی و غیر از طریق اتحاد و همدلی و همزبانی میسر نیست .



تسخیر کننده تمدن فرنگی نه شیخ وهب رو فعی از عالم بیخبرست که میخواهد در دامان مادر بی علم و تربیت فرزند تربیت یافته پیرورد و نه هوشنگ هتاوید که غیر از رقص و قمار و لغت تراشی کاری ندارد و جز از آشنائی با «علم گل و مل» و «شلوار شناسی» و «فن بسیار دقیق سفره گستری» افتخاری نمیشناسد . از بیگانه پند گرفتن و راه پرسیدن نیز ابله‌یست . تسخیر تمدن فرنگی باید بدست ایرانیانی انجام پذیرد که هم تمدن قدیم و جدید ایران را بشناسند و هم بتمدن فرنگی آشنا باشند تا بظاهر فریفته نشوند و دروغگوئی و تعصب همه را خاص شرقی تصور نکنند و باین نکته پی ببرند که فرنگی هر چند امروز در علم و هنر از ما برترست بشرست و بحکم بشریت خودپسند و خود خواه و منفعت پرست و دروغگوست . پس باید علم و هنرش را آموخت و بهیچ چیز دیگرش پیش از تحقیق اعتماد نکرد و فرنگی را در این کار از ما جای گله نیست چرا که خود بکسی اعتماد ندارد و هیچ چیز را قبل از آزمایش دقیق نمیپذیرد .

کسانی میتوانند تمدن فرنگی را برای ایران تسخیر کنند که در فضل لا اقل همدوش ذکاء الملك فروغی باشند . قول و فعل کسی که بقدر او فارسی و اصول تمدن ایرانی و مبانی تمدن فرنگی را نداند در نظر خواص ایران نباید قدر و قیمت و اعتباری داشته باشد . ذکاء الملك فروغی در ایران کم نظیرست زیرا که ما غافل و کاهلیم . در ممالک فرنگ هر معلم مدرسه ، هر فاضل گمنامی ، هر یک از هزاران هزار نویسنده و مترجم درجه دویمی که از قلم خود قوت لایموتی بدست می آورند مثل او ویا برتر ازوست .